

راهنمای استفاده از کتاب

برای کسب بهترین نتیجه در امتحانات مدرسه گام‌های زیر را به ترتیب برای هر فصل طی کنید.

ویژگی‌های فیلم آموزشی

گام ۱

فیلم

۱. برای استفاده از فیلم‌های آموزشی هر درس QR-Code های صفحه بعد را اسکن کنید.
۲. در هر درس مطالب کتاب درسی به طور کامل تدریس شده است.

ویژگی‌های درسنامه آموزشی

گام ۲

درسنامه

۱. در هر درس خط به خط کتاب درسی به صورت موشکافانه بررسی و تحلیل شده است.
۲. واژگان هر جمله و بیت به صورت کامل با معانی گوناگون به همراه معنی روان بیان شده است.
۳. دانش‌های ادبی و زبانی جملات و بیت‌ها به طور کامل آورده شده است.
۴. شعرخوانی‌ها و روان‌خوانی‌ها نیز با توضیح کامل آورده شده است.
۵. تمام بیت‌ها و هم‌چنین جمله‌های مهم از نظر تعداد جمله و اجزا بررسی شده‌اند.
۶. درسنامه‌هایی تحت عنوان «دانش‌های زبانی و ادبی» برای آموزش درس ارائه شده است.
۷. پاسخ کارگاه متن‌پژوهی به طور کامل آورده شده است.
۸. آموزش کاملی برای دانش‌های ادبی و دستور به صورت دو ضمیمه در انتهای جلد اول آورده شده است.

ویژگی‌های پرسش‌های تشریحی

گام ۳

پرسش
تشریحی

۱. سؤالات امتحانی هر درس در قالب سه قلمرو «زبانی»، «ادبی» و «فکری» آورده شده است و سؤالات «تاریخ ادبیات» برای کامل شدن سؤالات اضافه شده است.
۲. سؤالات هر درس کلیه مطالب آن درس را پوشش می‌دهد.
۳. پاسخ تشریحی تمام سؤالات آورده شده است.
۴. این سؤالات می‌تواند منبع مناسبی برای ارزشیابی دبیران گرامی باشد.

بارم‌بندی درس فارسی یازدهم		
نوبت دوم	نوبت اول	قلمروها
۷	۷	زبانی
۵	۵	ادبی
۸	۸	فکری
۲۰	۲۰	جمع

بارم آزمون نوبت دوم ۶ نمره (درس ۱ تا ۹) و ۱۴ نمره (درس ۱۰ تا ۱۸) است.

فهرست مطالب

درسنامه آموزشی

فصل یکم: ادبیات تعلیمی

درس یکم: ستایش - نیکی - همت ۹

درس دوم: قاضی بُست - زاغ و کبک ۱۹

فصل دوم: ادبیات پایداری

درس سوم: در امواج سند - چو سرو باش ۳۱

درس پنجم: آغازگری تنها - تا غزل بعد ۴۱

فصل سوم: ادبیات غنایی

درس ششم: پروردهٔ عشق - مردان واقعی ۵۲

درس هفتم: باران محبت - آفتاب حُسن ۶۰

فصل چهارم: ادبیات سفر و زندگی

درس هشتم: در کوی عاشقان - چنان باش ۷۱

درس نهم: ذوق لطیف - میثاق دوستی ۸۱

فصل پنجم: ادبیات انقلاب اسلامی

درس دهم: بانگ جرس - به یاد ۲۲ بهمن ۹۲

درس یازدهم: یاران عاشق - صبح بی تو ۱۰۰

فصل ششم: ادبیات حماسی

درس دوازدهم: کاوهٔ دادخواه - کاردانی ۱۰۸

درس چهاردهم: حملهٔ حیدری - وطن ۱۲۲

فصل هفتم: ادبیات داستانی

درس پانزدهم: کبوتر طوق دار - مهمان ناخوانده ۱۳۴

درس شانزدهم: قصهٔ عینکم - دیدار ۱۴۳

فصل هشتم: ادبیات جهان

درس هفدهم: خاموشی دریا - تجسم عشق ۱۵۴

درس هجدهم: خون عدل - آذرباد - نیایش ۱۵۹

ضمیمه: دستور ۱۷۰

ضمیمه: قالب‌های شعر - دانش‌های ادبی ۱۸۰



FILM

فصل اول: ادبیات تعلیمی

ستایش 30 min

درس اول: نیکی - همت 76 min

درس دوم: قاضی بَست - زاغ و کبک 69 min

فصل دوم: ادبیات پایداری

درس سوم: در امواج سند - چو سرو باش 71 min

درس پنجم: آغازگری تنها - تا غزل بعد 22 min

فصل سوم: ادبیات غنایی

درس ششم: پرورده عشق - مردان واقعی 61 min

درس هفتم: باران محبت - آفتاب حُسن 100 min

فصل چهارم: ادبیات سفر و زندگی

درس هشتم: درکوی عاشقان - چنان باش 64 min

درس نهم: ذوق لطیف - میثاق دوستی 101 min

فصل پنجم: ادبیات انقلاب اسلامی

درس دهم: بانگ جَرس - به یاد ۲۲ بهمن 59 min

درس یازدهم: یاران عاشق - صبح بی تو 15 min

فصل ششم: ادبیات حماسی

درس دوازدهم: کاوه دادخواه - کاردانی 60 min

درس چهاردهم: حمله حیدری - وطن 56 min

فصل هفتم: ادبیات داستانی

درس پانزدهم: کبوتر طوق دار - مهمان ناخوانده 65 min

درس شانزدهم: قصه عینکم - دیدار 65 min

فصل هشتم: ادبیات جهان

درس هفدهم: خاموشی دریا - تجسم عشق 20 min

درس هجدهم: خوان عدل - آذرباد - نیایش 42 min

ضمیمه: دستور ۱ تا ۳ 182 min

ضمیمه: شب امتحان و نمونه سؤال 115 min

پرسش‌های تشریحی

فصل یکم: ادبیات تعلیمی

درس یکم: ستایش - نیکی - همت ۱۹۳

درس دوم: قاضی بَست - زاغ و کبک ۱۹۷

فصل دوم: ادبیات پایداری

درس سوم: در امواج سند - چو سرو باش ۲۰۳

درس پنجم: آغازگری تنها - تا غزل بعد ۲۰۷

فصل سوم: ادبیات غنایی

درس ششم: پرورده عشق - مردان واقعی ۲۱۱

درس هفتم: باران محبت - آفتاب حُسن ۲۱۵

فصل چهارم: ادبیات سفر و زندگی

درس هشتم: درکوی عاشقان - چنان باش ۲۲۱

درس نهم: ذوق لطیف - میثاق دوستی ۲۲۶

فصل پنجم: ادبیات انقلاب اسلامی

درس دهم: بانگ جَرس - به یاد ۲۲ بهمن ۲۳۰

درس یازدهم: یاران عاشق - صبح بی تو ۲۳۵

فصل ششم: ادبیات حماسی

درس دوازدهم: کاوه دادخواه - کاردانی ۲۳۸

درس چهاردهم: حمله حیدری - وطن ۲۴۴

فصل هفتم: ادبیات داستانی

درس پانزدهم: کبوتر طوق دار - مهمان ناخوانده ۲۵۰

درس شانزدهم: قصه عینکم - دیدار ۲۵۴

فصل هشتم: ادبیات جهان

درس هفدهم: خاموشی دریا - تجسم عشق ۲۵۹

درس هجدهم: خوان عدل - آذرباد - نیایش ۲۶۲

قاضی بُست، زاغ و کبک

قاضی بُست



تاریخ ادبیات

تاریخ بیهقی: ابوالفضل بیهقی

و روز دوشنبه [امیر مسعود] شبگیر، برنشست و به کران رود هیرمند رفت با بازان و بیوزان و حشم و ندیمان و مُطربان؛ و تا چاشتگاه به صید مشغول بودند. پس، به کران آب فرود آمدند و خیمه‌ها و شرع‌ها زده بودند.

قلمرو زبانی بُست: نام شهری است / شبگیر: سحرگاه، پیش از صبح / برنشست: سوار شد / کران: ساحل، کنار، طرف، جانب / باز: پرنده شکاری / یوز: یوزپلنگ، جانوری شکاری، کوچک‌تر از پلنگ که با آن به شکار آهو و مانند آن می‌روند. / حشم: خدمتکاران / ندیم: همنشین، همدم / مطرب: آوازخوان، نوازنده / چاشتگاه: هنگام چاشت، نزدیک ظهر / صید: شکار / فرود آمدند: پایین آمدند / خیمه: چادر / شرع: سایه بان، خیمه □ برنشست: فعل پیشوندی

قلمرو ادبی: «بازان، بیوزان»، «حشم، ندیمان، مُطربان» و «کران، هیرمند، رود، آب»: مراعات نظیر

قلمرو فکری: و روز دوشنبه، سلطان مسعود، صبح زود سوار [بر اسب] شد و به همراه پرنده‌ها و سگان شکاری و خدمتکاران و همنشینان و نوازندگان و خوانندگان به ساحل رودخانه هیرمند رفت و تا زمان چاشت به شکار کردن مشغول بودند؛ پس از آن در ساحل رودخانه پایین آمدند و چادرها و سایه بان‌ها را برپا کردند (برافراشتند). (مفهوم: توصیف خوش‌گذرانی و تفریح یک روزه سلطان مسعود و...)

از قضای آمده، پس از نماز، امیر کشتی‌ها بخواست و ناوی ده بیاوردند. یکی بزرگ‌تر، از جهت نشست او و جامه‌ها افگندند و شرعی بر وی کشیدند. و وی آنجا رفت و از هر دستی، مردم در کشتی‌های دیگر بودند؛ ناگاه، آن دیدند که چون آب نیرو کرده بود و کشتی پُرشده، نشستن و دریدن گرفت. آن‌گاه آگاه شدند که غرقه خواست شد. بانگ و هزاهز و غریو خاست.

قلمرو زبانی قضا: تقدیر، سر نوشت / ناو: کشتی، به ویژه کشتی دارای تجهیزات جنگی / از جهت: برای / از هر دستی: از هر طبقه‌ای، از هر گروهی / کس را خبر نه: کسی خبر نداشت / ناگاه: ناگهان / نیرو کرده: پرفشار شده، بالا آمده / نشستن و دریدن: در اینجا؛ غرق شدن و شکستن / غرقه خواست شد: می‌خواست غرق شود / بانگ: فریاد، آواز بلند، صوت، آواز، هیاهو / هزاهز: آشوب، فتنه‌ای که مردم را به حرکت و جنبش درآورد. / خاست: بلند شد، به‌وجود آمد / غریو: شور و غوغا، بانگ و خروش □ گرفت: فعل تاریخی به معنای «شروع کرد» / ناوی ده ← ده ناو: ترکیب وصفی / ده: صفت شمارشی / ناو: هسته ❖ نشست: اسم در نقش متمم

قلمرو فکری: اتفاقاً سلطان مسعود پس از نماز ظهر چند قایق خواست و ده قایق آوردند، یک قایق بزرگ‌تر از بقیه برای نشستن سلطان مسعود بود و بسترها و گستردنی‌ها را آماده کردند و سایه‌بانی روی قایق کشیدند و سلطان مسعود وارد آن قایق شد و مردم از هر طبقه و گروهی، در قایق‌های دیگر بودند؛ ناگهان متوجه شدند که جریان آب شدید شده و آب بالا آمده بود و کشتی پر از آب شد و شروع به غرق شدن و شکستن کرد. وقتی فهمیدند که کشتی داشت غرق می‌شد، فریاد و هیاهو و سرو صدا بلند شد.

(مفهوم: توصیف کشتی‌ها و مسافران و چگونگی غرق شدن سلطان مسعود و...)

امیر برخاست. و هنر آن بود که کشتی‌های دیگر به او نزدیک بودند. ایشان درجستند هفت و هشت تن، و امیر را بگرفتند و برپا کردند و به کشتی دیگر رسانیدند و نیک کوفته شد و پای راست افکار شد؛ چنان که یک دَوال پوست و گوشت بگسست و هیچ نمانده بود از غرقه شدن. اما ایزد رحمت کرد پس از نمودن قدرت. و سوری و شادی‌ای به آن بسیاری، تیره شد و چون امیر به کشتی رسید، کشتی‌ها برانندند و به کرانه رود رسانیدند.

۱. یوز: سگ شکاری که با بوییدن شکار را پیدا می‌کند.

قلمرو زبانی برخاست: بلند شد / هنر آن بود: خوشبختانه، بخت یار بود / درجستند: پریدند، جستند / بر بودند: دزدیدند؛ در اینجا: کشیدند و نجات دادند / نیک: کاملاً / کوفته شد: کوبیده شد، ضربه خورد / افکار: مجروح، خسته / دَوال: چرم و پوست؛ یک دوال: یک لایه، یک پاره / بگسست: جدا شد، پاره شد / ایزد: خدا، آفریدگار / رحمت: لطف و مهربانی / نمودن: نشان دادن / سور: جشن / برانندند: حرکت دادند / بگرفتند، بر بودند: فعل ماضی ساده

قلمرو فکری امیر بلند شد و خوشبختانه (بخت با آنها یار بود که) کشتی‌های دیگر به او (سلطان) نزدیک بودند. هفت، هشت نفر از آنان در آب پریدند و امیر مسعود را گرفتند و بیرون کشیدند و او را به کشتی‌های دیگر رسانیدند و امیر مسعود کاملاً کوفته و آسیب دیده بود و پای راستش زخمی شده بود به طوری که یک لایه از پوست و گوشت آن جدا شد و چیزی نمانده بود که او غرق شود اما خداوند پس از نشان دادن قدرت خود به آنها لطف و رحمت نمود و آن همه شادی و خوشحالی تیره شد. (از بین رفت) و هنگامی که امیر به کشتی رسید، کشتی‌ها را به حرکت درآوردند و به ساحل رودخانه رساندند. (مفهوم: توصیف نجات دادن سلطان مسعود پس از غرق شدن / توأم بودن لطف و قهر خدا)

📖 **و امیر از آن جهان آمده، به خیمه فرود آمد و جامه بگردانید و تر و تباه شده بود و برنشست و به زودی به کوشک آمد که خبری سخت ناخوش در لشکرگاه افتاده بود و اضطرابی و تشویشی بزرگ به پای شده و آعیان و وزیر به خدمت استقبال رفتند. چون پادشاه را سلامت یافتند، خروش و دعا بود از لشکری و رعیت و چندان صدقه دادند که آن را اندازه نبود.**

قلمرو زبانی جامه: لباس / تر و تباه: خیس و زخمی، خیس و ناتوان / کوشک: ساختمانی بلند، وسیع و زیبا که اغلب در میان باغ قرار گرفته است؛ قصر، کاخ / اضطراب: آسیمه سری، آشفتگی، بی‌تابی، دلشوره / تشویش: نگرانی، آشفتگی، بی‌قراری / آعیان: بزرگان / خروش: فریاد / لشکری: سپاه، سپاهیان، افراد لشکر / رعیت: عامه مردم / صدقه: داد و دهش، دستگیری، نیکوکاری / امیر از آن جهان آمده، خبری ناخوش: ترکیب وصفی

قلمرو ادبی از آن جهان آمدن «کنایه از» نجات یافتن از مرگ / به پای شدن «کنایه از» به وجود آمدن ❖ کوشک، لشکرگاه، وزیر، پادشاه: مراعات نظیر **قلمرو فکری** امیر مسعود که از مرگ نجات یافته بود، وارد خیمه شد و لباس عوض کرد در حالی که خیس و ناتوان (کوفته) شده بود و سوار بر اسب شد و فوری به قصر آمد زیرا که خبری بد (غرق شدن و کشته شدن امیر مسعود) در بین سپاهیان و لشکریان پخش شده بود و دلشوره و نگرانی زیادی به وجود آمده بود و بزرگان و وزیر برای اجرای [مراسم] به استقبال رفتند. وقتی که لشکریان و مردم، پادشاه را سالم دیدند، فریاد [شادی] و دعا سردادند و آن قدر صدقه دادند که اندازه‌ای برای آن وجود نداشت. (خیلی زیاد بود). (مفهوم: توصیف نجات یافتن سلطان مسعود و مراسم استقبال از ایشان و شادی مردم)

📖 **و دیگر روز، امیر نامه‌ها فرمود به غزنین و جمله مملکت بر این حادثه بزرگ و صعب که افتاد و سلامت که به آن مقرون شد و مثال داد تا هزار هزار درم به غزنین و دو هزار هزار درم به دیگر ممالک، به مستحقان و درویشان دهند شکر این را، و نبشته آمد و به توفیق، مؤکد گشت و مَبشّران برفتند.**

قلمرو زبانی فرمود: دستور داد / غزنین: نام شهری که پایتخت غزنویان بود. / جمله: همه، سراسر، تمامی، همگی / صعب: دشوار، سخت / مقرون: پیوسته، همراه / مثال داد: فرمان داد / هزار هزار: یک میلیون / درم: درهم / ممالک: مملکت‌ها، قلمروهای پادشاهی، کشورها، در اینجا: شهرها / مستحقان: نیازمندان، فقرا، درویشان / نبشته آمد: نوشته شد / توفیق: مَهر یا امضای پادشاهان و بزرگان در ذیل یا بر پشت فرمان یا نامه: توفیق کردن: مهر زدن یا امضا کردن / مؤکد: تأکید شده، استوار / مَبشّر: نویددهنده، مزده رسا / دیگر روز (روز دیگر): ترکیب وصفی ❖ «شکر این را»: نوع «را» حرف اضافه در معنای «برای» ❖ نبشته آمد: فعل مجهول به سبک قدیم (نوشته شد) **قلمرو ادبی** «غزنین، مملکت، ممالک» و «امیر، توفیق»: مراعات نظیر

قلمرو فکری و روز دیگر، سلطان مسعود دستور داد که نامه‌هایی بنویسند به شهر غزنین و سراسر کشور به خاطر این حادثه بزرگ و سختی که روی داد و سلامتی و تندرستی که با آن همراه و هم‌زمان شد و فرمان داد تا یک میلیون درهم در غزنین و دو میلیون درهم در شهرهای دیگر، برای شکرگزاری و سپاس این تندرستی به دست آمده، به نیازمندان و فقیران بدهند. نامه‌ها نوشته شد و با امضا و فرمان سلطان مسعود تأیید شد و نامه‌رسانان و بشارت‌دهندگان رفتند. (مفهوم: توصیف شکرگزاری و صدقه دادن سلطان مسعود پس از نجات یافتن از مرگ)

📖 **و روز پنج‌شنبه، امیر را تب گرفت؛ تب سوزان و سراسمی افتاد، چنان‌که بار نتوانست داد و محجوب گشت از مردمان، مگر از اطبا و تنی چند از خدمتکاران مرد و زن و دل‌ها سخت متحیر شد تا حال چون شود.**

قلمرو زبانی سرسام: نورم سر و مغز و پرده‌های آن که یکی از نشانه‌های آن، هذیان بوده است. / بار: اجازه، اجازه ملاقات / محجوب: پنهان، مستور، پوشیده / مگر: جز، به‌جز / اطبا: جمع طبیب، پزشکان / متحیر: حیران، سرگردان، حیرت‌زده / حال: حالت، وضعیتی (وضع جسمی) / چون: چگونه / تنی چند: چند تن: ترکیب وصفی مقلوب

قلمرو ادبی نسبت دادن «متحیر شدن» به «دل»: استعاره (تشخیص) ❖ دل‌ها «مماز از» انسان‌ها **قلمرو فکری** و روز پنج‌شنبه، سلطان مسعود تب کرد؛ تبی داغ و سردرد بسیار شدیدی گرفت، به گونه‌ای که نتوانست اجازه ملاقات [به کسی] بدهد و از [دید] مردم، به‌جز پزشکان و چند نفر از خدمتکاران مرد و زن، پنهان شد و دل‌های مردم بسیار نگران و حیران بود [و منتظر بودند] که چه اتفاقی خواهد افتاد (بالآخره چه می‌شود؟) (مفهوم: توصیف بیمار شدن امیر و نگرانی خدمه و ...)

تا این عارضه افتاده بود، بونصر نامه‌های رسیده را، به خط خویش، نُکَت بیرون می‌آورد و از بسیاری نُکَت، چیزی که در او گراهیتی نبود، می‌فرستاد فرود سرای، به دست من و من به آعاجی خادم می‌دادم و خیرخیر جواب می‌آوردم و امیر را هیچ ندیدمی تا آن‌گاه که نامه‌ها آمد از پسران علی تکین و من نُکَت آن نامه‌ها پیش بردم و بشارتی بود. آعاجی بستند و پیش بُرد. پس از یک ساعت، برآمد و گفت: «ای ابوالفضل، تو را امیر می‌بخوانند.»

قلمرو زبانی عارضه: حادثه، بیماری / بونصر: بونصر مشکان، دبیر رسایل دربار محمود و مسعود غزنوی که تا پایان عمرش این منصب را داشت. وی استاد و مقتدای بیهقی است و بیهقی در همه جای تاریخش از او به نیکی و بزرگی یاد کرده است. / نُکَت: نکته‌ها / کراهیت: ناپسندی / فرود سرای: اندرونی، اتاقی در خانه که پشت اتاقی دیگر واقع شده باشد، مخصوص زن و فرزند خدمتگزاران / آعاجی خادم: خادم مخصوص سلطان مسعود غزنوی / خیرخیر: سریع، آسان / بشارت: مزه، نوید، خیر خوش / بستند: گرفت / می‌بخوانند: می‌خوانند، می‌طلبند، صدا می‌کند

نوع «را» در «بونصر نامه‌های رسیده را، به خط خویش، نُکَت بیرون می‌آورد.» «را»ی فک اضافه: نکت نامه‌های رسیده ❖ ندیدمی: فعل ماضی استمراری به شیوه قدیم (نمی‌دیدم)

قلمرو ادبی یک ساعت «مماز از» زمان کوتاه

قلمرو فکری تا زمانی که این بیماری اتفاق افتاده بود، بونصر مشکان، نکات مهم نامه‌های رسیده را با خط خودش بیرون می‌آورد [استخراج می‌کرد] و از تعداد زیاد نکته‌ها، نکاتی که نامناسب و ناخوشایند نبود، به پایین دربار به دست من می‌رساند و من (ابوالفضل بیهقی) آن‌ها را به آعاجی خادم می‌سپردم و سریع جواب می‌آوردم. امیر مسعود را اصلاً نمی‌دیدم تا آن زمانی که نامه‌هایی از پسران علی تکین آمد و من مطالب مهم و اساسی آن نامه‌ها را بردم و دارای خبری خوش و نویدبخش بود. آعاجی آنها را از من گرفت و پیش سلطان برد. پس از ساعتی برگشت و گفت: «ای ابوالفضل، سلطان مسعود تو را احضار کرده است.» (مفهوم: توصیف زمان بیماری سلطان مسعود و کارهای بونصر مشکان و ابوالفضل بیهقی)

پیش رفتیم. یافتیم خانه تاریک کرده و پرده‌های کتان آویخته و تر کرده و بسیار شاخه‌ها نهاده و تاس‌های بزرگ پُریخ بر زبَر آن و امیر را یافتیم آنجا بر زبَر تخت نشسته، پیراهن توزی، میخَنقه در گردن، عِقدی همه کافور و بوالعلای طیب آنجا زیر تخت نشسته دیدیم.

قلمرو زبانی یافتیم: پیدا کردم؛ در اینجا: دیدم / کتان: گیاهی که از ساقه‌های الیافش در نساجی استفاده می‌کنند. / تَر: خیس و نمدار / تاس: نوعی ظرف، کاسه / زَبَر: بالا / توزی: منسوب به شهر توز، پارچه‌های نازک کتانی که نخستین بار در شهر توز بافته اند. / میخَنقه: گردن بند / عِقد: گردنبند / کافور: ماده‌ای خوشبو و سفیدرنگ که از بعضی گیاهان و درختی معروف به همین نام به‌دست می‌آید. (کاهنده تب و ضد عفونی کننده است.) / بوالعلای طیب: پزشک مخصوص سلطان مسعود غزنوی / زیر: پایین؛ در اینجا: کنار

پیراهن توزی: ترکیب وصفی

قلمرو فکری پیش سلطان مسعود رفتیم، دیدم که اتاق را تاریک و پرده‌های کتان خیس و نمدار را آویزان کرده و شاخه‌های فراوانی که بر روی آنها کاسه‌های پر از یخ قرار داشت، گذاشته بودند و مشاهده کردم که سلطان بالای تخت نشسته است در حالی که پیراهنی از جنس کتان نازک بر تن داشت و گردن بندی تماماً از کافور بر گردن و ابوالعلای طیب را در کنار تخت نشسته دیدم. (مفهوم: اشاره به بیماری امیر (تب و سرسام) و کارهایی که برای پایین آوردن تب او انجام دادند.)

گفت: «بونصر را بگوئی که امروز دُرُستم و در این دو سه روز، بار داده آید که علت و تب تمامی زایل شد.»

قلمرو زبانی درست: تندرست، سالم / بار: اجازه / علت: بیماری، مرض، مریضی / زایل شدن: نابود شدن، برطرف شدن □ نوع «را» در «بونصر را بگوئی»: حرف اضافه (به بونصر بگو) ❖ این دو سه روز: ترکیب وصفی

قلمرو ادبی علت، تب، درست: مراعات نظیر

قلمرو فکری گفت: «به بونصر بگو که امروز سالم و تندرست هستم و در این دو سه روز اجازه ملاقات داده می‌شود زیرا بیماری و تب به طور کامل برطرف شده است. (سالم شده‌ام.)» (مفهوم: توصیف سالم شدن امیر و اجازه ملاقات دادن)

من بازگشتم و این چه رفت، با بونصر بگفتم. سخت شاد شد و سجده شکر کرد خدای را عزوجل بر سلامت امیر، و نامه نبشته آمد. نزدیک آعاجی بُردم و راه یافتیم، تا سعادت دیدار همایون خداوند، دیگر باره یافتیم و آن نامه را بخواند و دوات خواست و توقیع کرد و گفت: «چون نامه‌ها گسیل کرده شود، تو باز آئی که پیغامی ست سوی بونصر در بایی، تا داده آید.» گفتیم: «چنین کنم.» و بازگشتم با نامه توقیعی و این حال‌ها را با بونصر بگفتم.

قلمرو زبانی این چه رفت: آنچه که اتفاق افتاده بود. / عزوجل: عزیز است و بزرگ و ارجمند / نبشته آمد: نوشته شد / سعادت: خوشبختی، نیک بختی / همایون: خجسته، مبارک، فرخنده / خداوند: پادشاه، سلطان؛ در اینجا: سلطان مسعود غزنوی / دوات: مرکب‌دان / گسیل کردن: فرستادن، روانه کردن / در بایی: درباره موضوعی، در مورد کاری / داده آید: داده شود □ نبشته آمد: فعل مجهول به سبک قدیم (نوشته شد) ❖ باز آئی: فعل پیشوندی ❖ داده آید: فعل مجهول به سبک قدیم (داده شود)

قلمرو ادبی دوات «مماز از» جوهر و قلم

قلمرو فکری من (بیهقی) برگشتم و هرچه را که اتفاق افتاده بود برای بونصر مشکان شرح دادم. او بسیار شاد شد و به خاطر سلامتی امیرمسعود سجده شکر را برای خداوند عزیز و بزرگ انجام داد و نامه نوشته شد. نامه را به نزد آجاجی خادم بردم و اجازه ورود یافتم تا بار دیگر سعادت ملاقات خجسته سلطان مسعود را پیدا کردم و امیرمسعود آن نامه را خواند و قلم و جوهر خواست و امضا کرد (فرمان داد) و گفت: «وقتی که نامه‌ها فرستاده شود تو (بیهقی) برگرد زیرا پیغامی برای بونصر درباره موضوعی وجود دارد که باید به تو داده شود. گفتم: «اطاعت می‌کنم.» و با نامه امضاشده (فرمان داده شده) بازگشتم و این ماجراها و حالت‌ها را برای بونصر مشکان تعریف کردم. (مفهوم: توصیف شکرگزاری بر سلامتی سلطان مسعود)

📖 **و این مرد بزرگ و دبیر کافی، به نشاط، قلم در نهاد. تا نزدیک نماز پیشین، از این مهمات فارغ شده بود و خیل‌تاشان و سوار را گسیل کرده. پس، زقتی نبشت به امیر و هرچه کرده بود، باز نمود و مرا داد. و ببردم و راه یافتم و برسانیدم و امیر بخواند و گفت: «نیک آمد.»**

قلمرو زبانی دبیر: نویسنده، کاتب / کافی: با کفایت، لایق، کارآمد / به نشاط: باشادمانی، خوشحال / نماز پیشین: نماز ظهر / مهمات: کارهای مهم و خطیر / فارغ شدن: آسوده شدن از کار / خیل‌تاش: هر یک از سپاه‌یانی که از یک دسته باشند / گسیل: فرستاده / رفعت: رفعه، نامه کوتاه، یادداشت / این مرد بزرگ و دبیر کافی: ترکیب وصفی (دبیر: معطوف / کافی: صفت بیانی) ❖ «را» در عبارت «هرچه کرده بود باز نمود و مرا داد.» حرف اضافه (به من داد.) ❖ نماز پیشین: ترکیب وصفی

قلمرو ادبی قلم در نهادن: شروع به نوشتن کردن

قلمرو فکری و این مرد بزرگ و نویسنده با کفایت (بونصر مشکان)، با خوشحالی و نشاط شروع به نوشتن کرد. تا نزدیک نماز ظهر، از این کارهای مهم (نوشتن) راحت شده بود و چاکران و سواران را فرستاده بود. پس، نامه‌ای به امیر مسعود نوشت و هر کاری را که انجام داده بود توضیح داد و به من (بیهقی) داد و من نامه را بردم و اجازه ورود یافتم و نامه را به امیر رساندم و سلطان مسعود نامه را خواند و گفت: «خوب است.» (مفهوم: توصیف کارهای بونصر مشکان و بیهقی در ارتباط با سلطان مسعود)

📖 **و آجاجی خادم را گفت: «کیسه‌ها بیاورا» و مرا گفت: «بستان؛ در هر کیسه، هزار مثقال زر پاره است. بونصر را بگوی که زرهاست که پدر ما از غزو هندوستان آورده است و پتان زرین شکسته و بگداخته و پاره کرده و حلال تر مال هاست. و در هر سفری ما را از این بیازند تا صدقه‌ای که خواهیم کرد حلال بی شبهت باشد، از این فرماییم.**

قلمرو زبانی مثقال: واحدی در وزن، مقدار، هم‌سنگ / زر پاره: قراضه و خرده زر، زر سگه شده / غزو: جنگ با کفار / گداختن: ذوب کردن / پاره کرده: قطعه قطعه کرده / بی شبهت: بی‌تردید، بی‌شک / فرماییم: دستور می‌دهیم / «را» در «آجاجی خادم را گفت.»، «مرا گفت.»، «بونصر را بگوی.» و «ما را از این بیازند.» «را» حرف اضافه به معنای «به» ❖ حلال تر مال‌ها (حلال‌ترین مال‌ها): حلال‌تر: هسته (صفت تفضیلی به جای صفت عالی) / مال‌ها: مضاف‌الیه

قلمرو فکری و به آجاجی خادم گفت: «کیسه‌ها را بیاور.» و به من گفت: «کیسه‌ها را بگیر؛ در هر کیسه، هزار مثقال زر سگه شده است.» به بونصر بگو که اینها، همان طلاهایی است که پدر ما (سلطان محمود غزنوی) آنها را از جنگ با هندوستان آورده است و بت‌های طلایی را شکسته و ذوب کرده و مسکوک (سکه) کرده است و از حلال‌ترین دارایی‌ها است و در هر سفری برای ما از این [طلاها] می‌آورند تا اگر بخواهیم صدقه‌ای حلال و بدون شک و تردید بدهیم، از این [طلاها] بدهیم. (مفهوم: توصیف حلال بودن اموال مسعود و سیرت‌اریخی این اموال)

📖 **و می‌شنویم که قاضی بُست، ابوالحسن بولانی و پسرش بوبکر سخت تنگ‌دست‌اند و از کس چیزی نستانند و اندک مایه ضیعتی دارند. یک کیسه به پدر باید داد و یک کیسه به پسر، تا خویشتن را ضیعتکی حلال خردند و قراخ‌تر بتوانند زیست و ما حق این نعمت تندرستی که باز یافتیم، لختی گزارده باشیم.»**

قلمرو زبانی ابوالحسن بولانی: قاضی شهر بُست در زمان سلطنت سلطان مسعود / بوبکر: بوبکر بولانی پسر ابوالحسن بولانی / تنگ‌دست: فقیر / اندک مایه: اندکی، کمی، بی بضاعت، کم مایه / ضیعت: زمین زراعتی؛ ضیعتک: زمین زراعتی کوچک / قراخ‌تر: آسوده‌تر، راحت‌تر / لختی: اندکی / گزارده باشیم: به‌جا آورده باشیم، ادا کرده باشیم ❖ سخت: قید ❖ ابوالحسن بولانی: بدل ❖ پسر: معطوف ❖ یک کیسه به پدر باید داد و یک کیسه به پسر: حذف فعل به قرینه لفظی [باید داد] ❖ «را» در عبارت «تا خویشتن را ضیعتکی حلال خردند.» حرف اضافه (برای خویشتن ...) ❖ نوع «ک» در «ضیعتکی»: «ک» تصغیر و کوچکی ❖ قاضی بُست: ترکیب اضافی

قلمرو فکری و می‌شنویم (قبلاً شنیده‌ایم) که قاضی شهر بُست، ابوالحسن بولانی و پسرش بوبکر، بسیار فقیر هستند و از کسی چیزی [به عنوان کمک و صدقه] نمی‌گیرند و زمین زراعی کمی دارند. یک کیسه [از این طلاها] را باید به پدر و یک کیسه نیز باید به پسرش داد تا برای خود زمین زراعی کوچک و حلالی بخرند و بتوانند بهتر و راحت‌تر زندگی کنند و ما نیز شکر این نعمت سلامتی را که دوباره به دست آورده‌ایم، کمی ادا کرده باشیم.

(مفهوم: توصیف زندگی سخت قاضی بست و پسرش و تأکید سلطان مسعود برای کمک به آن‌ها به شکرانه سلامتی‌اش)

من کیسه‌ها بستدم و به نزدیک بونصر آوردم و حال باز گفتم. دعا کرد و گفت: «خداوند این سخت نیکو کرد و شنوده‌ام که ابوالحسن و پسرش وقت باشد که به ده دَرَم درمانده‌اند.» و به خانه بازگشت و کیسه‌ها با وی بُردند و پس از نماز، کس فرستاد و قاضی ابوالحسن و پسرش را بخواند و بیامدند. بونصر، پیغام امیر به قاضی رسانید.

قلمرو زبانی ستدن: ستاندن، دریافت کردن / خداوند: پادشاه / سخت نیکو: بسیار نیک، خیلی خوب / درمانده: عاجز و ناتوان □ قاضی ابوالحسن ← گروه اسمی (قاضی: وابسته و شاخص)
قلمرو ادبی ده درم = مِماز از ← پول اندک

قلمرو فکری من کیسه‌ها را گرفتم و به نزد بونصر آوردم و ماجرا (وضعیت و حالت) را شرح دادم. بونصر دعا کرد و گفت: «سلطان مسعود این [کار] را بسیار خوب و نیکو انجام داد و شنیده‌ام که ابوالحسن بولانی و پسرش، گاهی وقت‌ها به ده درم نیازمند هستند (به خاطر ده درم عاجز و درمانده هستند.) و [بونصر مشکان] به خانه برگشت و کیسه‌ها را هم به همراه او بردند و پس از نماز [بونصر] کسی را فرستاد و قاضی ابوالحسن و پسرش را دعوت کرد و آنها هم آمدند. بونصر پیغام سلطان مسعود را به قاضی رسانید. (مفهوم: توصیف مشکلات قاضی بست و پسرش و تأکید سلطان مسعود برای کمک به آن‌ها برای شکرانه سلامتی‌اش.)

بسیار دعا کرد و گفت: «این صِلَت فخر است. پذیرفتم و باز دادم که مرا به کار نیست و قیامت سخت نزدیک است، حساب این نتوانم داد و نگویم که مرا سخت در بایست نیست اما چون به آنچه دارم و اندک است، قانعم، وزر و وبال این چه به کار آید؟»

قلمرو زبانی صِلت: انعام، جایزه، پاداش / فخر: افتخار، مباهات / در بایست: نیاز، ضرورت / وزر: گناه / وبال: سختی و عذاب، گناه □ باز دادم: فعل پیشوندی

قلمرو ادبی وزر و وبال این چه به کار آید؟ (گناه و عذاب آن به کار من نمی‌آید): استفهام انکاری ❖ قیامت، حساب، وزر، عذاب: مراعات نظیر
قلمرو فکری [قاضی بست] بسیار دعا کرد و گفت: «این هدیه و پاداش موجب افتخار است.» آن را پذیرفتم ولی پس می‌دهم زیرا به کار من نمی‌آید و روز قیامت بسیار نزدیک است، نمی‌توانم [روز قیامت] حساب و کتاب این طلاها را پس بدهم و نمی‌گویم که به آن‌ها نیاز ندارم اما چون به آنچه دارم - هر چند کم است - قانع هستم، گناه و عذاب و گرفتاری آن به چه دردم می‌خورد؟ (به دردم نمی‌خورد.)
(مفهوم: توصیف بلند همتی قاضی بست / بی توجهی به مال دنیا / ترس از محاسبه اعمال در آخرت (آخرت اندیشی))

بونصر گفت: «ای شبحان الله! زری که سلطان محمود به غزو از بتخانه‌ها به شمشیر بیاورده باشد و بتان شکسته و پاره کرده و آن را امیرالمؤمنین می‌روا دارد ستدن، آن، قاضی همی نستاند؟!»

قلمرو زبانی شبحان الله: پاک و منزّه است خدا (برای بیان شگفتی به کار می‌رود؛ معادل «شگفتنا») / غزو: جنگ کردن با کافران / امیرالمؤمنین: خلیفه عباسی، خلیفه بغداد در عصر سلطان مسعود غزنوی (القادر بالله) / آن را می‌روا دارد ستدن: ستدن آن را روا می‌دارد، گرفتن آن (طلا) را جایز می‌داند. / همی نستاند: نمی‌ستاند، نمی‌گیرد □ ای سبحان الله: شبه جمله (= یک جمله) ❖ همی نستاند: مضارع اخباری (نمی‌ستاند)
قلمرو ادبی شمشیر = مِماز از ← جنگ ❖ بتان، بتخانه: مراعات نظیر

قلمرو فکری بونصر گفت: «در شگفتی طلایی را که سلطان محمود در جنگ با کفار از بت‌خانه‌های هندوستان به زور شمشیر آورده و بتان را شکسته و تکه‌تکه کرده است و امیرالمؤمنین (خلیفه وقت) گرفتن آن طلاها را جایز می‌داند، قاضی آن را نمی‌گیرد.» (مفهوم: شرعی نشان دادن صدقات)

گفت: «زندگانی خداوند دراز باد؛ حال خلیفه دیگر است که او خداوند ولایت است و خواجه با امیر محمود به غزوها بوده است و من نبوده‌ام و بر من پوشیده است که آن غزوها بر طریق سنّت مصطفی هست یا نه. من این نپذیرم و در عهده آن نشوم.»

قلمرو زبانی ولایت: کشور، مملکت، سرزمین و خطّه، حکومت و امارت / خواجه: سرور، بزرگ، مهتر؛ در اینجا: بونصر مشکان / طریق: شیوه، روش / سنّت: قانون، شیوه، راه و روش، سیرت، خوی / مصطفی: برگزیده؛ در اینجا: پیامبر (ص) □ خداوند ولایت: ترکیب اضافی ❖ نپذیرم (نمی‌پذیرم)، نشوم (نمی‌شوم): فعل مضارع اخباری

قلمرو ادبی غزو، مصطفی: مراعات نظیر

قلمرو فکری [ابوالحسن بولانی] گفت: زندگانی پادشاه طولانی باشد، وضعیت خلیفه با من فرق می‌کند زیرا که او پادشاه (خلیفه) کشور است و خواجه (بونصر مشکان) با سلطان محمود در جنگ‌ها شرکت داشته است ولی من نبوده‌ام و من نمی‌دانم که آن جنگ‌ها به روش پیامبر (ص) بوده است یا نه. من این (هدیه‌ها) را نمی‌پذیرم و مسئولیت آن را قبول نمی‌کنم. (مفهوم: پرهیزکاری / دوری از مسئولیت مال مورد تردید و شبهه ناک)

گفت: «اگر تو نپذیری، به شاگردان خویش و به مُسْتَحِقَّان و درویشان ده.» گفت: «من هیچ مُسْتَحِقَّان نشناسم در بُست که زَر به ایشان توان داد

و مرا چه افتاده است که زَر کسی دیگر بَرَد و شمار آن به قیامت مرا باید داد؟! به هیچ حال، این عهده قبول نکنم.»

قلمرو زبانی مُسْتَحِقَّ: نیازمند، درویش / عهده: مسئولیت □ الگوی جمله‌های «من هیچ مستحق نشناسم» / «زَر کسی دیگر بَرَد»: نهاد + مفعول + فعل ❖ نشناسم (نمی‌شناسم): فعل مضارع اخباری

قلمرو ادبی مرا چه افتاده است؟: استفهام انکاری ❖ شمار دادن □ کتایه از ← حساب پس دادن

قلمرو فکری [بونصر] گفت: «اگر تو (ابوالحسن بولانی، قاضی بست)، نمی‌پذیری، آنها را به شاگردان خود و نیازمندان و فقیران بده.» [ابوالحسن بولانی] گفت: «من در شهر بست، هیچ نیازمندی نمی‌شناسم که بتوان طلاها را به او داد و اصلاً به من چه ربطی دارد که طلاها را کسی دیگر ببرد و من در قیامت حساب آن‌ها را پس بدهم؟ من هرگز این مسئولیت را نمی‌پذیرم. (مفهوم: قبول نکردن مسئولیت خطیرو بی‌فایده)

بونصر پسرش را گفت: «تو از آن خویش بستان.» گفت: «زندگانی خواجه عمید دراز باد؛ علی آئی حال، من نیز فرزند این پدرم که این سخن گفت

و علم از وی آموخته‌ام و اگر وی را یک روز دیده بودمی و احوال و عادات وی بدانسته، واجب کردی که در مدت عمر پیروی او کردم؛ پس، چه جای آن که سال‌ها دیده‌ام و من هم از آن حساب و توقّف و پرسش قیامت بترسم که وی می‌ترسد و آنچه دارم از اندک مایه حُطام دنیا حلال است و کفایت است و به هیچ زیادت حاجتمند نیستم.»

قلمرو زبانی از آن خویش: سهم خود، مال خود، برای خود / عمید: بزرگ، سرور / علی آئی حال: به هر حال / دیده بودمی: دیده بودم، می‌دیدم / احوال: حالات، اوضاع، اعمال و کردار، سرگذشت و سرانجام / عادات: عادت‌ها، رسم‌ها و آیین‌ها / بکردمی: می‌کردم / حساب: شمار، محاسبه / توقّف: ایستادن، باز ایستادن، درنگ؛ در اینجا: درنگ و پاسخگویی به سوال قیامت / حُطام: ریزه گیاه خشک؛ در اینجا: مال اندک دنیا / کفایت: کافی بودن، بسنده بودن، در اینجا، بسنده، کافی / زیادت: زیاد، زیادی / حاجتمند: نیازمند □ «را» در «بونصر پسرش را گفت»: حرف اضافه ❖ الگوی جمله «زندگانی خواجه عمید دراز باد»: نهاد + مسند + فعل

قلمرو ادبی حطام □ استعاره از ← مال دنیا ❖ حساب، توقّف، پرسش، قیامت: مراعات نظیر

قلمرو فکری بونصر به پسر ابوالحسن بولانی، بوبکر بولانی، گفت: «تو سهم خودت را بردار.» بوبکر بولانی گفت: «زندگی خواجه بزرگ، بونصر مشکان، طولانی باشد. به هر حال، من نیز فرزند این پدر هستم که این سخن را گفت و علم از او یاد گرفته‌ام و اگر او را تنها یک روز دیده بودم و کارها و رفتار و عادت‌های او را می‌شناختم بر من واجب بود که تا پایان عمرم از او پیروی کنم. اکنون که به جای یک روز، سال‌هاست که کردار و رفتار و منش او را می‌بینم و من هم از حساب و جواب و بازخواست (= مؤاخذه) در قیامت می‌ترسم. همان‌گونه که پدرم می‌ترسد و هر آنچه که از مال بی‌ارزش دنیا دارم - هر چند کم است ولی حلال - برای من کافی است و به چیزی بیش از این نیازمند نیستم.»

(مفهوم: پیروی پسر از پدر (پیروی از پیر و راهنما) / ترس از حساب و کتاب قیامت (آخرت‌اندیشی) / قناعت و پرهیزکاری / پرهیز از حرص)

بونصر گفت: «لله دَرُکُما؛ بزرگا که شما دو تنید!» و بگریست و ایشان را بازگردانید و باقی روز اندیشه‌مند بود و از این یاد می‌کرد. و دیگر روز، زُعتی

نشست به امیر و حال باز نمود و زَر باز فرستاد.

قلمرو زبانی لله دَرُکُما: خدا شما را خیر بسیار دهد! / بزرگا: بسیار بزرگ، چقدر بزرگوار و والامقام هستید. / اندیشه‌مند: در حال اندیشیدن و تفکر □ لله دَرُکُما: یک جمله دعایی است. ❖ «الف» در «بزرگا»: «الف» کثرت و بزرگی ❖ باز فرستاد: فعل پیشوندی

قلمرو فکری بونصر گفت: «خداوند به شما خیر دهد؛ شما دو نفر چقدر بزرگوار هستید.» و گریه کرد و آن‌ها (قاضی و پسرش) را برگرداند و بقیه روز متفکر (در فکر) بود و از این اتفاق و ماجرا یاد می‌کرد. روز دیگر، نامه‌ای به امیر مسعود نوشت و آن جریان را گزارش داد و طلاها را پس فرستاد.

(مفهوم: بیان بزرگواری قاضی بست و پسرش)

دانش‌های زبانی و ادبی

دانش‌های زبانی

فعل مجهول

به جمله‌های زیر توجه کنید:

پدرم نامه‌ای نوشت. نامه نوشته شد.

در جملهٔ اول «پدر» نهاد جمله است و فعل «نوشت» به آن نسبت داده شده است. به عبارت دیگر، انجام‌دهندهٔ کار (پدر) معلوم است. پس فعل این جمله «معلوم» است. در جملهٔ دوم «نهاد جمله» معلوم نیست و فعل به «نامه» که مفعول جمله بوده است، نسبت داده شده است و با حذف «نهاد» مفعول به جای آن قرار گرفته است. پس فعل جملهٔ دوم مجهول است. پس فعل مجهول به فعلی گفته می‌شود که انجام‌دهندهٔ آن معلوم نباشد.

روش ساختن فعل مجهول بدون تغییر شخص در دو مرحله:

- از مصدر «شدن» فعلی معادل فعل داده شده می‌سازیم.
- صفت مفعولی فعل داده شده را به اول فعلی که ساختیم می‌افزاییم. مثال: شنیده بود ← شده بود ← شنیده شده بود.

روش مجهول کردن جمله در چهار مرحله

مثال: احمد دوستانش را در دانشگاه دیده بود.

- حذف نهاد ← دوستان را در دانشگاه دیده بود.
 - حذف «را» ی مفعولی ← دوستان در دانشگاه دیده بود.
 - مجهول کردن فعل بدون تغییر شخص ← دوستان در دانشگاه دیده شده بود.
 - مطابقت دادن شناسه با نهاد جدید (مفعول قبلی) ← دوستان در دانشگاه دیده شده بودند.
- توجه: در متون گذشته برای ساختن فعل مجهول به جای مصدر «شدن» از مصدر «آمدن» و «گشتن» نیز استفاده می‌شد.

مثال: جز این نامداران کین صد هزار
اگر زنده مانم مرا نام نیک
فزون کشته آمد گیه کارزار
و گر کشته گردم سرانجام نیک

کارگاه متن‌پژوهی

قلمرو زبانی

۱- از متن درس، با توجه به رابطهٔ معنایی «تناسب» واژه‌های مناسب انتخاب کنید و در جاهای خالی قرار دهید.

خیلتناش

زُقت

۲- معادل معنایی فعل‌های زیر را از متن درس بیابید و بنویسید.

فرمان داد. (.....)

سوار اسب شد. (.....)

اجازهٔ حضور داده شود. (.....)

۳- کاربرد معنایی واژهٔ «محبوب» را در عبارت‌های زیر بررسی کنید.

محبوب گشت از مردمان، مگر از اطبا و ...

مردی محبوب بود و دیده و دلش از گناه به دور.

۴- به دو جملهٔ زیر و تفاوت آن‌ها توجه کنید:

الف) مریم کتاب می‌خواند. ب) کتاب خوانده می‌شود.

فعل جملهٔ «الف» به نهاد و فعل جملهٔ «ب» به نهادی که قبلاً مفعول بوده است، نسبت داده شده است. فعل جملهٔ «الف» را «معلوم» و فعل جملهٔ «دوم» را «مجهول» می‌نامیم.

با دقت در جدول زیر، با ساخت و شیوه مجهول کردن جمله معلوم آشنا می‌شویم:

ساخت	نهاد	مفعول	فعل
معلوم	مریم	کتاب	می‌خواند
مجهول	کتاب	→	خوانده می‌شود
معلوم	مریم	کتاب	خواهد خواند
مجهول	کتاب	→	خوانده خواهد شد

همان‌طور که می‌بینید در مجهول ساختن جمله معلوم:

الف) نهاد جمله معلوم را حذف می‌کنیم؛

ب) مفعول جمله معلوم را در جایگاه نهاد قرار می‌دهیم؛

پ) فعل اصلی جمله را به شکل «بن ماضی + ه / ه» می‌نویسیم؛ سپس، از «شدن»، فعلی متناسب با زمان فعل اصلی می‌آوریم.

ت) در مرحله آخر، شناسه فعل را با نهاد جدید، از نظر شمار (مفرد یا جمع) مطابقت می‌دهیم.

توجه: امروزه، فعل مجهول به کمک مصدر «شدن» ساخته می‌شود اما در گذشته، با فعل‌های دیگری، مانند «آمدن» و «گشتن» نیز ساخته می‌شد.

♦ اکنون از متن درس، نمونه‌هایی از فعل مجهول بیابید و معادل امروزی آنها را بنویسید.

◆◆◆ قلمرو ادبی

- ۱- دو نمونه از ویژگی‌های نثر متن درس را بیابید.
- ۲- در عبارت‌های زیر، «مجاز»ها را بیابید و مفهوم آن را بنویسید.
الف) به کران آب فرود آمدند و خیمه‌ها و شراع‌ها زده بودند.
ب) زری که سلطان محمود به غزو از بتخانه‌ها به شمشیر بیاورده باشد و بتان شکسته و پاره کرده.

◆◆◆ قلمرو فکری

- ۱- معنی و مفهوم عبارت زیر را به نثر روان بنویسید.
♦ امیر از آن جهان آمده به خیمه فرود آمد و جامه بگردانید.
 - ۲- با توجه به جمله «این مرد بزرگ و دبیر کافی، به نشاط، قلم در نهاد.»:
الف) مقصود از «این مرد» چه کسی است؟
ب) «دبیر کافی» به چه معناست؟
 - ۳- گوینده عبارت زیر، از کدام فضیلت‌های اخلاقی برخوردار است؟
♦ آنچه دارم از خطام دنیا حلال است و کفایت است و به هیچ زیادت حاجتمند نیستم.
 - ۴- درباره مناسبیت مفهومی بیت زیر و متن درس توضیح دهید.
♦ حساب خود اینجا کن، آسوده دل شو
میفکن به روز جزا کار خود را
- ۵-
(صائب تبریزی)

◆◆◆ پاسخ کارگاه متن‌پژوهی

◆◆◆ قلمرو زبانی

- ۱- خیل‌تاش: حشم، ندیمان
رُفعت: توقیع، دبیر
- ۲- فرمان داد. (مثال داد).
سوار اسب شد. (بر نشست).
اجازه حضور داده خواهد شد. (بار داده‌آید).
- ۳- در جمله اول «محبوب» معنای «پنهان، مستور، در حجاب، پوشیده» اما در جمله دوم «محبوب» معنای «با حجب، با شرم و حیا» می‌دهد.

- ۴- ♦ شکر این را و نبشته آمد. (نوشته شد)
 ♦ در این دو سه روز بار داده آید. (داده شود)
 ♦ سجده شکر کرد خدای را عَزَّوَجَلَّ بر سلامت امیر و نامه نبشته آمد. (نوشته شد)
 ♦ چون نامه ها گسیل کرده شود. (فرستاده شود)

◆◆◆ قلمرو ادبی ◆◆◆

- ۱- ♦ ایجاز و کوتاهی جملات
 ♦ تنوع فعل ها
 ♦ ذکر جزئیات وقایع به صورت دقیق
- ۲- الف) آب «مجاز از» رود هیرمند
 ب) شمشیر «مجاز از» جنگ

◆◆◆ قلمرو فکری ◆◆◆

- ۱- امیراز مرگ نجات یافته (سلطان مسعود) به چادر وارد شد و لباس عوض کرد.
 ۲- الف) بونصر مشکان ب) دبیر (نویسنده) با کفایت و لایق
 ۳- قانع به دارایی خود - حلال خور - زیاده خواه و حریص نبودن
 ۴- در متن درس، قاضی بست، بوالحسن بولانی علت نپذیرفتن صدقه را نزدیک بودن آخرت و تردید در مورد حلال بودن صدقه مسعود غزنوی عنوان می کند که با مفهوم بیت، یعنی «آخرت اندیشی» و «اعتقاد به آخرت» مناسبت دارد.
 ۵-

◆◆◆ شعر خوانی: زاغ و کبک ◆◆◆



◆◆ تاریخ ادبیات ◆◆

◆◆◆ تحفة الاحرار: جامی

◆◆◆ قالب: مثنوی

رختِ خود از باغ به راغی کشید

زاغی از آنجا که فراغی گزید

قلمرو زبانی: زاغ: پرنده ای حلال گوشت شبیه کلاغ با پره های سیاه / فراغ: آسایش، آسودگی / گزید: انتخاب کرد / رخت: اسباب و وسایل خانه / راغ: دامنه سبز کوه، صحرا □ بیت دو جمله دارد. ❖ رخت خود: ترکیب اضافی

قلمرو ادبی: رخت کشیدن «کنایه از» کوچ کردن و نقل مکان کردن ❖ «زاغ، باغ، راغ» و «فراغی، راغی»: جناس ناهمسان (ناقص) ❖ تکرار صامت «غ»: واج آرایی ❖ نسبت دادن «رخت کشیدن» به زاغ: استعاره (تشخیص)

قلمرو فکری: زاغی برای آن که آسایش و فراغی پیدا کند، از باغ به صحرا رفت. (مفهوم: تغییر مکان برای آسایش بیشتر)

عرضه ده مخزن پنهان کوه

دید یکی عرصه به دامان کوه

قلمرو زبانی: عرصه: میدان، گستره، پهنه / عرضه ده: نشان دهنده، نمایانگر / مخزن: خزانه، جای نهان کردن مال و گنجینه، جای نگاهداری و ذخیره کردن □ بیت دو جمله دارد. ❖ فعل «بود» به قرینه معنوی حذف شده است. ❖ یکی عرصه، مخزن پنهان: ترکیب وصفی / دامان کوه، عرضه ده مخزن کوه: ترکیب اضافی

قلمرو ادبی: دامان کوه: استعاره (تشخیص) ❖ تکرار مصوت «ه» و «ن»: واج آرایی ❖ عرضه، عرصه: جناس ناهمسان

قلمرو فکری: [زاغ] یک گستره ای (جایی پر از گل و سبزه) در دامن کوه دید که نشان دهنده گنج پنهان و نهفته در دل کوه بود. (مفهوم: وصف زیبایی ظاهری و باطنی آن ناحیه / انعکاس درون در بیرون / رنگ رخسار خبر می دهد از سز درون)

نادره کبکی به جمال تام

شاهد آن روضه فیروزه فام

قلمرو زبانی نادره: کمیاب / جمال: زیبایی / شاهد: زیبارو، معشوق، محبوب، مشاهده‌کننده / روضه: باغ، گلزار / فیروزه فام: به رنگ فیروزه، فیروزه‌رنگ، فیروزه: یکی از سنگ‌های قیمتی به رنگ آبی آسمانی / فام: رنگ □ بیت یک جمله دارد. (الگوی جمله: نهاد + مسند + فعل) نادره کبک: نهاد / شاهد آن روضه فیروزه فام: مسند / به جمال تام: قید ❖ فعل «بود»: حذف به قرینه معنوی ❖ «نادره کبکی (کبکی نادره)، جمال تام، آن روضه، روضه فیروزه فام»: ترکیب وصفی / شاهد روضه: ترکیب اضافی

قلمرو ادبی شاهد (۱. زیبارو ۲. مشاهده‌کننده): ایهام ❖ جمال، شاهد: مراعات نظیر

قلمرو فکری کبک کمیابی با زیبایی کامل، محبوب (مشاهده‌کننده) آن باغ فیروزه‌ای رنگ بود. (مفهوم: توصیف زیبایی بسیار زیاد کبک)

هم حرکاتش متناسب به هم

هم خطواتش متقارب به هم

قلمرو زبانی متناسب: هماهنگ و موزون / خطوات: جمع خطوه، گام‌ها، قدم‌ها / متقارب: نزدیک به هم، در کنار هم □ بیت دو جمله دارد. (الگوی جمله‌ها: نهاد + مسند + فعل) ❖ فعل «بود» به قرینه معنوی حذف شده است. ❖ حرکات و خطوات: نهاد / متناسب و متقارب: مسند / هم: حرف ربط همپایگی (تسویه) ❖ حرکاتش، خطواتش: ترکیب اضافی

قلمرو ادبی هماهنگی و اشتراک واژگان دو مصراع در وزن و حرف پایانی: ترصیع ❖ تکرار صامت «ت»: واج‌آرایی ❖ حرکات، خطوات: مراعات نظیر ❖ متقارب بودن خطوات □ کنایه از ❖ جذاب بودن حرکت

قلمرو فکری هم حرکات آن کبک، هماهنگ و متناسب بود هم قدم‌هایش به هم نزدیک و جذاب بود. (مفهوم: توصیف زیبایی و جذابیت حرکات و رفتار کبک / جلوه‌گری)

زاغ چو دید آن ره و رفتار را

و آن روش و جنبش هموار را ...

قلمرو زبانی جنبش: حرکت، جهش / هموار: هم سطح و مناسب، یک‌دست و موزون □ بیت دو جمله دارد. (الگوی جمله‌ها: نهاد + مفعول + فعل) ❖ فعل جمله دوم «دید» به قرینه لفظی حذف شده است. ❖ آن ره، آن رفتار، آن روش، آن جنبش، جنبش هموار: ترکیب وصفی ❖ شیوه بلاغی در مصراع اول: تقدّم فعل بر مفعول

قلمرو ادبی تکرار صامت «ر»: واج‌آرایی ❖ ره، رفتار، روش، جنبش: مراعات نظیر

قلمرو فکری زاغ هنگامی که آن راه رفتن و رفتار موزون و یک‌دست [کبک] را دید ... (مفهوم: مشاهده زیبایی و جلوه‌گری)

بازگشید از روش خویش پای

در پی او کرد به تقلید جای

قلمرو زبانی در پی: به دنبال □ بیت دو جمله دارد. ❖ شیوه بلاغی در هر دو مصراع: تقدّم فعل بر متمم^۱

قلمرو ادبی باز کشیدن پا □ کنایه از ❖ ترک کردن و دوری کردن ❖ «پای، جای» و «پای، پی»: جناس ناهمسان ❖ تکرار صامت «ش»: واج‌آرایی ❖ پی (۱. دنبال ۲. ردّ پا؛ متناسب با پا): ایهام تناسب

قلمرو فکری [زاغ] راه رفتن خود را کنار گذاشت و به دنبال کبک به تقلید از رفتار او پرداخت. (مفهوم: تقلید بدون تحقیق)

بر قدم او قدمی می‌کشید

وز قلم او رقی می‌کشید

قلمرو زبانی رقم کشیدن: نوشتن □ بیت دو جمله دارد. (الگوی جمله‌ها: نهاد + مفعول + فعل) ❖ نهاد به قرینه لفظی حذف شده است. ❖ قدم او، قلم او: ترکیب اضافی

قلمرو ادبی قدم بر قدم کسی کشیدن □ کنایه از ❖ تقلید محض / از قلم کسی رقم کشیدن □ کنایه از ❖ تقلید کورکورانه ❖ قدم، قلم: جناس ناهمسان ❖ تکرار صامت‌های «ق» و «م»: واج‌آرایی ❖ قلم □ مجاز از ❖ نوشته ❖ هم‌وزنی واژگان دو مصراع به صورت دو به دو: موازنه ❖ قلم، رقم، می‌کشید: مراعات نظیر ❖ رقم کشیدن زاغ از قلم کبک: استعاره (تشخیص)

قلمرو فکری [زاغ] پایش را جای پای کبک می‌گذاشت و از نوشته‌های او نسخه برداری می‌کرد. (به طور کامل از او تقلید می‌کرد.) (مفهوم: تقلید کورکورانه)

۱. «جای و پای» جزئی از فعل مرکب کنایی است و در اصل، بخشی از فعل جابه‌جا شده و مصداق شیوه بلاغی در همنشینی اجزای گروه فعلی است.

در پاش آفتنه در آن مرغزار

رفت براین قاعده روزی سه چار

قلمرو زبانی القمه: خلاصه / مرغزار: سبزه‌زار، زمینی که دارای سبزه و گل‌های خودرو است. / قاعده: روش، شیوه، اسلوب، نمط، نسق / چار: مخفف چهار □ بیت یک جمله دارد. (الگوی جمله: نهاد + فعل) ❖ روزی سه چار = سه چهار روز: ترکیب وصفی (مقلوب) ❖ آن مرغزار، این قاعده، روزی سه چار: ترکیب وصفی ❖ شیوه بلاغی: تقدّم فعل بر متمم و قید

قلمرو ادبی در پی کسی رفتن «کنایه از» تقلید ❖ سه، چار: مراعات نظیر ❖ آن، این: جناس ناهمسان ❖ تکرار صامت «ر»: واج آرایی

قلمرو فکری خلاصه، [زاغ] سه چهار روزی با این روش در آن چمنزار از کبک تقلید کرد. (مفهوم: تقلید کورکورانه)

۲۹

عاقبت از خامی خود سوخته

رهروی گبگ نیامخته

قلمرو زبانی عاقبت: سرانجام، فرجام / رهروی: راه رفتن، رفتار و اعمال □ بیت دو جمله دارد. (الگوی جمله اول: نهاد + فعل / الگوی جمله دوم: نهاد + مفعول + متمم + فعل)

قلمرو ادبی از خامی سوختن «کنایه از» بی تجربگی و نادانی ❖ سوختن از خامی: متناقض نما (پارادوکس) ❖ تکرار صامت «خ»: واج آرایی ❖ خامی: ۱- بی تجربگی ۲- نپخته به تناسب سوخته: ایهام تناسب

قلمرو فکری سرانجام از خامی و بی تجربگی خود زیان دید و هنوز راه رفتن (رفتار) کبک را نیز یاد نگرفته بود. . . . (مفهوم: نتیجه ناگوار بی تجربگی و تقلید کورکورانه)

کرد فراموش ره و رفتار خویش

ماد غرامت زده از کار خویش

قلمرو زبانی فراموش: مخفف «فراموش» / غرامت زده: تاوان زده، کسی که غرامت کشد.، پشیمان □ بیت دو جمله دارد. (الگوی جمله اول: نهاد + مفعول + فعل / الگوی جمله دوم: نهاد + فعل) ❖ شیوه بلاغی در مصراع اول: تقدّم فعل بر مفعول / شیوه بلاغی در مصراع دوم: تقدّم فعل بر قید و متمم ❖ ره خویش، رفتار خویش، کار خویش: ترکیب اضافی ❖ خویش: مضاف الیه

قلمرو ادبی خویش: تکرار ❖ ره، رفتار، کار: مراعات نظیر ❖ تکرار صامت «ر»: واج آرایی

قلمرو فکری [زاغ] راه رفتن خودش را هم فراموش کرد و از این رفتار و کار خود (تقلید کورکورانه و محض) زیان دید. (مفهوم: ضرر کردن برای تقلید کورکورانه)

درک و دریافت

۱- این سروده را از دید لحن و آهنگ خوانش، بررسی نمایید.

این سروده دارای لحن تعلیمی است و آهنگ منظم و باقاعده‌ای دارد؛ وزن این شعر به صورت پاره‌های موزون به شرح زیر است که فقط بیت اول آن را ذکر می‌کنیم.

زاغی از آن / جا که فرا / غی گزید رخت خود از / باغ به را / غی کشید

۲- با توجه به قلمرو فکری شعر، درباره ریشه‌های پیامدهای تقلید نابه‌جا و کورکورانه، گفت‌وگو کنید.

تقلید نابه‌جا و کورکورانه باعث می‌شود که انسان به بیراهه برود و در اثر این پیروی بی‌چون و چرا و دور از تفکر، دچار خودباختگی رفتاری و فرهنگی شود و پیوسته از استقلال و خودکفایی او کاسته و بر وابستگی‌اش افزوده شود.

واژگان جدید درس: قاضی بست، زاغ و کبک

اطبّا: جمع طبیب، پزشکان	غرامت زده: تاوان زده، کسی که غرامت کشد، پشیمان
افکار: مجروح، خسته	عزّو: جنگ کردن با کافران
ایزد: خدا، آفریدگار	فارغ شدن: آسوده شدن از کار
برنشستن: سوار شدن	فراخ تر: آسوده‌تر، راحت‌تر
بی شبیهت: بی تردید، بی شک	فراغ: آسایش، آسودگی

واژگان جدید درس: قاضی بُست، زاغ و کبک

<p>فیروزه‌فام: به رنگ فیروزه، فیروزه‌رنگ قضا: تقدیر، سرنوشت کافی: باکفایت، لایق، کارآمد کران: ساحل، کنار کراهیت: ناپسندی کوشک: ساختمانی بلند، وسیع و زیبا که اغلب در میان باغ قرار گرفته است؛ قصر، کاخ گداختن: ذوب کردن گسیل کردن: فرستادن، روانه کردن لختی: اندکی لِلهِ دُرُگما: خدا شما را خیر بسیار دهد! مبشّر: نویددهنده، مزده‌رسان مقارب: نزدیک به هم، در کنار هم محجوب: پنهان، مستور، پوشیده مخنّقه: گردن‌بند مرغزار: سبزه‌زار، زمینی که دارای سبزه و گل‌های خودرو است. مطرب: آوازخوان، نوازنده مقرون: پیوسته، همراه مهمّات: کارهای مهم و خطیر مؤکد: تأکیدشده، استوار ناو: کشتی، به‌ویژه کشتی دارای تجهیزات جنگی ندیم: همنشین، همدم نُکت: نکته‌ها نماز پیشین: نماز ظهر وَبال: سختی و عذاب، گناه وزر: بارسنگین، در اینجا گناه همايون: خجسته، مبارک، فرخنده یوز: یوزپلنگ، جانوری شکاری، کوچک‌تر از پلنگ که با آن به شکار آهو و مانند آن می‌روند.</p>	<p>توقیع: مَهر یا امضای پادشاهان و بزرگان در ذیل یا بر پشت فرمان یا نامه؛ توقیع کردن: مَهر زدن یا امضا کردن چاشتگاه: هنگام چاشت، نزدیک ظهر حَسَم: خدمتکاران حَطوات: جمع حَطوه، گام‌ها، قدم‌ها خیرخیر: سریع، سَرسری حَیلتاش: هر یک از سپاهسانی که از یک دسته باشند. دربایست: نیاز، ضرورت دُرست: تندرست، سالم دوال: چرم و پوست؛ یک دوال: یک لایه، یک پاره راغ: دامنهٔ سبز کوه، صحرا رُقعت: رقع، نامهٔ کوتاه، یادداشت روضه: باغ، گلزار زایل شدن: نابودشدن، برطرف شدن زر پاره: قراضه و خُردهٔ زر، زر سکه شده سبحان الله: پاک و منزّه است خدا (برای بیان شگفتی به کار می‌رود؛ معادل «شگفتا») سِتدن: ستاندن، دریافت کردن سرسام: توّرم سر و مغز و پرده‌های آن که یکی از نشانه‌های آن، هذیان بوده است. سور: جشن شبگیر: سحرگاه، پیش از صبح شراع: سایه‌بان، خیمه صعب: دشوار، سخت صِلت: انعام، جایزه، پاداش صِیعت: زمین زراعتی؛ صِیعتک: زمین زراعتی کوچک عارضه: حادثه، بیماری عزّ و جَل: عزیز است و بزرگ و ارجمند عقد: گردن‌بند فرود سرای: اندرونی، اتفاقی در خانه که پشت اتفاقی دیگر واقع شده باشد، مخصوص زن و فرزند و خدمتگزاران</p>
---	--

واژگان مهمّ املائی

<p>رود هیرمند - حَسَم و حَدَم - مطربان و نوازندگان - شراع و سایه‌بان - قضا و قَدَر - از قضا و اتّفاقاً - جامه‌ها و گستردنی‌ها - غرقه شدن - هزاهز و غریو - خاستن و بلند شدن - خواستن و طلب کردن - ایزد تعالی - رحمت و عنایت - سور و شادی - تر و تباه - کوشک و قصر - اضطراب و تشویش - اعیان و بزرگان - استقبال و پیشواز - رعیت و مردم عادی - صدقهٔ اموال - غزنین و غزنویان - حادثهٔ صعب و سخت - مقرون و همزمان - مستحقان و نیازمندان - توقیع و امضای فرمان - مؤکد و تأکیدشده - تب و سرسام - محجوب و پنهان - اطبا و پزشکان - متحیر و سرگردان - حال و احوال - عارضه و بیماری - کراهیت و ناپسندی - آغاجی خادم - ستدن و گرفتن - تاس و ظرف مسی - عقد و مخنّقه - بوالعالی طیب - زایل و نابود - عزّوجل - همایون و خجسته - فارغ و آسوده - حَیلتاشان و گروه سواران - گسیل کردن و فرستادن - رقععت و نامه - مثقال و گرم - غزو و جنگ - حلال بی‌شبهت - ضیعت و زمین زراعتی - گزاردن و به‌جای آوردن - وزر و وبال - مستحقان و درویشان - خواجه عمید - احوال و عادات - حطام بی‌ارزش دنیا - اندیشه‌مند و متفکر - صائب تبریزی</p>	<p>قاضی بُست</p>
<p>فراغ و آسایش - راغ و صحرا - عرصه و میدان - عرضه ده و نشان‌دهنده - روضه و باغ - حطوات و قدم‌ها - رقم کشیدن و نوشتن - مرغزار و چمنزار - قاعده و روش - غرامت زده و زیان‌دیده - تحفة الاحرار جامی</p>	<p>زاغ و کبک</p>



قاضی بُست، زاغ و کبک

۲

درس

سؤالات امتحانی درس

قلمرو زبانی

معنی واژگان مشخص شده زیر را بنویسید.

- ۱- روز دوشنبه، [امیر مسعود] شبگیر، برنشست.
- ۲- به گران رود رفت.
- ۳- بونصر را بگوی که امروز دُزستم و در این دو سه روز، بار داده آید. (دی ۹۰)
- ۴- از قضای آمده، پس از نماز، امیر کشتی‌ها بخواست.
- ۵- ناوی ده بیاوردند.
- ۶- بانگ و هزاهز و غریو خاست. (فرداد ۸۷)
- ۷- چنان که یک ذوال پوست و گوشت بگسست.
- ۸- آعیان و وزیر به خدمت استقبال رفتند.
- ۹- دل‌ها سخت متحیر شد تا حال چون شود.
- ۱۰- علت و تب تمامی زایل شد.
- ۱۱- از غزو هندوستان آورده است.
- ۱۲- حلال بی شُبّهت باشد.
- ۱۳- بوالحسن بولانی و پسرش بوبکر سخت تنگدست‌اند.
- ۱۴- قَراخ‌تر بتوانند زیست.
- ۱۵- حق این نعمت تندرستی که باز یافتیم، لختی گزارده باشیم.
- ۱۶- این صِلت فخر است.
- ۱۷- وزر و وبالی این، چه به کار آید؟ (دی ۹۱ و فرداد ۹۰)
- ۱۸- شمار آن به قیامت مرا باید داد؟!
- ۱۹- زندگانی خواجه عمید دراز باد.
- ۲۰- امیر را یافتم آنجا بر زبَر تخت نشسته. (شهریور ۸۸)
- ۲۱- اندک‌مایه حُطام دنیا حلال است.
- ۲۲- زاغی از آنجا که فراغی گزید
- ۲۳- رخت خود از باغ به راغی کشید
- ۲۴- عرضه‌ده مخزن پنهان کوه
- ۲۵- نادره‌کبکی به جمال تمام
- ۲۶- شاهد آن روضه فیروزه‌فام
- ۲۷- هم خطواتش متقارب به هم
- ۲۸- وز قلم او رقمی می‌کشید
- ۲۹- در پی‌اش القصه در آن مرغزار
- ۳۰- رفت بر این قاعده روزی سه چار
- ۳۱- رهروی کبک نیاموخته
- ۳۲- ماند غرامت‌زده از کار خویش

با توجه به معانی داده شده یک واژه مناسب از متن درس بیابید.

- ۳۳- اندرونی، اتاقی در خانه که پشت اتاقی دیگر واقع شده باشد، مخصوص زن و فرزند:
- ۳۴- گیاهی که از ساقه‌های الیافش در نساجی استفاده می‌کنند:
- ۳۵- منسوب به شهر توز، پارچه‌های نازک کتانی که نخستین بار در شهر توز بافته‌اند:
- ۳۶- ماده‌ای خوش‌بو و سفیدرنگ که از بعضی گیاهان و درختی معروف به همین نام به‌دست می‌آید:

معنی واژگان زیر را بنویسید.

- ۳۷- تاس:
- ۳۸- سرسام:
- ۳۹- عارضه:
- ۴۰- صعب:
- ۴۱- همایون:
- ۴۲- گداختن:

برای هر یک از واژگان زیر دو هم‌خانواده یا دو هم‌ریشه بنویسید.

- ۴۳- صیاد:
- ۴۴- مسعود:
- ۴۵- مستحقان:
- ۴۶- خوردنی:

غلط‌های املائی عبارت زیر را مشخص کرده و درست آنها را بنویسید.

«روز دوشنبه، [امیر مسعود] شبگیر، برنشست و به گران رود حیرمند رفت با بازان و یوزان و هَسَم و ندیمان و مُطربان و تا چاشتگا به صید مشغول بودند؛ پس، به گران آب فرود آمدند و خیمه‌ها و شرع‌ها زده بودند. از قضای آمده، پس از نماز، امیر کشتی‌ها بخاست و ناوی ده بیاوردند.»

۴۸- در گروه کلمات زیر غلط‌های املایی را بیابید و درست آنها را بنویسید.

«آقاجی خادم - حلال و حرام - اندک‌مایه صَبِيعَت - بوالعلائی طَبِيب - احوال و عادات - صدقه و خیرات - حق‌گذار و عادل - اضطراب و تشویش - رحمت ایزد - مغرون و بعید - محجوب و ناپیدا»

◆ روابط معنایی واژگان زیر را بنویسید.

۴۹- ناو و شِراع: ۵۱- فخر و عار:

۵۰- غذا و خوردنی: ۵۲- جشن و سور:

◆ نقش واژه‌های مشخص شده را بنویسید.

۵۳- بونصر نامه‌های رسیده را، به خطِ خویش، نکت بیرون می‌آورد. ۵۷- و نیک کوفته شد و پایِ راست افکار شد.

۵۴- ای بوالفضل، تو را امیر می‌بخواند. ۵۸- امیر به زودی به کوشک آمد که خبری سخت ناخوش در لشکرگاه افتاده بود.

۵۵- پس از نماز، امیر کشتی‌ها بخواست و ناوی ده بیاوردند. ۵۹- چون پادشاه را سلامت یافتند، خروش و دعا بود از لشکری و رعیت.

۵۶- بانگ و هزاهز و غریو خاست.

۶۰- جدول زیر را کامل کنید.

مصدر	ماضی نقلی	ماضی نقلی مجهول	مضارع اخباری	مضارع اخباری مجهول
سوم شخص مفرد	سوم شخص مفرد	سوم شخص مفرد	دوم شخص جمع	دوم شخص جمع
گرفتن				
فرستادن				

◆ جملات زیر را به مجهول تبدیل کنید.

۶۱- ما کتاب‌های کتابخانه را می‌خواندیم. ۶۳- آب خواهد جوشید.

۶۲- بازیکنان فوتبال لباس‌هایشان را پوشیدند.

◆ جملات مجهول زیر را به معلوم تبدیل کنید.

۶۴- دیروز تمام کتاب‌ها داشتند خوانده می‌شدند. ۶۵- پول بادآورده خواسته نخواهد شد.

◆ قلمرو ادبی

◆ در هر یک از موارد زیر «مجاز» را بیابید و مفهوم آن را بنویسید.

۶۶- دوات خواست و توقیع کرد. ۶۷- وز قلم او رقمی می‌کشید.

◆ در هر یک از موارد زیر «کنایه» را بیابید و مفهوم آن را بنویسید.

۶۸- به نشاط، قلم درنهاد. ۷۱- باز کشید از روش خویش پای

۶۹- شمار آن به قیامت مرا باید داد. ۷۲- بر قدم او قدمی می‌کشید

۷۰- رخت خود از باغ به راغی کشید ۷۳- عاقبت از خامی خود سوخته

◆ مصراع‌های جا افتاده بیت‌های زیر را کامل کنید.

۷۴- بر قدم او قدمی می‌کشید

۷۵- ماند غرامت‌زده از کارِ خویش

۷۶- زاغی از آنجا که فراغی گزید

۷۷- و آن روش و جنبش هموار را

۷۸- نادره‌کبکی به جمال تمام

♦ با واژه‌های هر گروه یک مصراع بسازید سپس مصراع‌های دیگر آنها را کامل کنید.

- ۷۹- عرضه‌ده، پنهان، مخزن، کوه
- ۸۰- متناسب، به، حرکاتش، هم، هم
- ۸۱- در، پی، جای، به، او، تقلید، کرد
- ۸۲- رفت، سه چار، روزی، این، بر، قاعده

۸۳- بیتی از شعر «زاغ و کبک» جامی بنویسید که در آن واژه‌های «خامی» و «رهروی» وجود داشته باشد.

◆ قلمرو فکری ◆

◆ معنای ساده و روان بیت‌ها و عبارات‌های زیر را بنویسید.

- ۸۴- کرد فرامش ره و رفتار خویش
ماند غرامت‌زده از کار خویش
- ۸۵- بر قدم او قدمی می‌کشید
وز قلم او رقمی می‌کشید
- ۸۶- بونصر گفت: «لله دُرُگما؛ بزرگا که شما دو تنید.»
- ۸۷- دیگر روز، رُعتی نشست به امیر و حال باز نمود و زَر باز فرستاد.
- ۸۸- کشتی نشستن و دریدن گرفت و غرقه خواست شد.
- ۸۹- هنر آن بود که کشتی‌های دیگر به او نزدیک بودند.
- ۹۰- نامه به توقیع مؤکد گشت.
- ۹۱- امیر از آن جهان آمده به خیمه فرود آمد و جامه بگردانید.
- ۹۲- از بسیاری نُکت، چیزی که در او کراهیتی نبود می‌فرستاد فرود سرای.
- ۹۳- امیر را یافتیم آنجا بر زَبَرِ تخت نشسته، مَخَنَقه در گردن، عِقْدی همه کافور.
- ۹۴- علی آئی حال من نیز فرزند این پدرم.
- ۹۵- حساب این نتوانم داد و نگویم که مرا سخت دربايست نیست.
- ۹۶- روز دوشنبه، [امیر مسعود] شبگیر برنشست و به کران رود هیرمند رفت.
- ۹۷- این کیسه‌ها به پدر و پسر باید داد تا خویشتن را ضیعتکی حلال خزند و فراخ‌تر بتوانند زیست.
- ۹۸- نگویم که مرا سخت دربايست نیست اما چون قانعم، وزر و وَبال این چه به کار آید؟
- ۹۹- آب نیرو کرده بود و کشتی پر شده، نشستن و دریدن گرفت.
- ۱۰۰- نبشته آمد و به توقیع مؤکد گشت و مبشّران برفتند.
- ۱۰۱- امیر نیک کوفته شد و پای راست افکار شد و هیچ نمانده بود از غرقه شدن.
- ۱۰۲- آنچه دارم از اندک‌مایه حطام دنیا حلال است، من این زر نپذیرم و در عهده این نشوم.
- ۱۰۳- این صلّت فخر است، پذیرفتم و باز دادم که مرا به کار نیست.
- ۱۰۴- تا این عارضه افتاده بود، بونصر نامه‌های رسیده را، به خطّ خویش، نُکت بیرون می‌آورد.
- ۱۰۵- این مرد بزرگ، به نشاط، قلم در نهاد. تا نزدیک نماز پیشین، از این مهمّات فارغ شده بود و خیل‌تاشان را گسیل کرده.
- ۱۰۶- بونصر را بگوی که امروز دُرُستم و در این دو سه روز، بار داده آید که علّت و تب تمامی زایل شد.
- ۱۰۷- اما ایزد رحمت کرد پس از نمودن قدرت؛ و سوری و شادی‌ای به آن بسیاری، تیره شد.
- ۱۰۸- در عبارت زیر منظور از «نماز پیشین» چیست؟
«تا نزدیک نماز پیشین از این مهمّات فارغ شده بود.»
- ۱۰۹- منظور از قسمت مشخص شده در متن زیر چیست؟
«قیامت سخت نزدیک است، حساب این نتوانم داد و نگویم که مرا سخت دربايست نیست.»
- ۱۱۰- با توجه به عبارت «امیر نامه‌ها فرمود به غزنین و مثال داد تا هزارهزار درم به مُستحقّان و درویشان دهند.» به سوالات پاسخ دهید.
(آ) «مثال داد» به چه معنایی است؟
(ب) معادل امروزی «هزارهزار» را بنویسید.

- ۱۱۱- با توجه به عبارت زیر از درس «قاضی بست» به سؤالات پاسخ دهید.
 «امیر را یافتم آنجا بر زبر تخت نشسته، گفت: بونصر را بگوی که امروز دژستم و در این دو سه روز، بار داده آید که علت و تب تمامی زایل شد.»
 (آ) «یافتم» به چه معنایی است؟
 (ب) «علت» به چه معنایی است؟
 (پ) «بار داده آید» به چه معنایی است؟
- ۱۱۲- با توجه به عبارت «امیر از آن جهان آمده، به خیمه فرود آمد و جامه بگردانید.» به پرسش‌های زیر پاسخ دهید.
 (آ) «از آن جهان آمده» به چه معنایی است؟
 (ب) معنی «جامه بگردانید» را بنویسید.
- ۱۱۳- در عبارت «من این نپذیرم و در عهده این نشوم.» جمله «در عهده این نشوم» چه مفهومی دارد؟
- ۱۱۴- در عبارت «امیر از آن جهان آمده، به خیمه فرود آمد و تر و تباه شده بود.»
 (آ) «فرود آمدن» یعنی چه؟
 (ب) وضعیت امیر چگونه بود؟
- ۱۱۵- منظور از عبارت «شمار آن به قیامت مرا باید داد.» چیست؟
- ۱۱۶- در عبارت «آنچه دارم از اندک مایه حطام دنیا حلال است و کفایت است و به هیچ زیادت حاجت‌مند نیستم.»
 (آ) منظور از «حطام دنیا» چیست؟
 (ب) گوینده عبارت از چه فضیلتی برخوردار است؟
- ۱۱۷- با توجه به عبارت زیر، به پرسش‌ها پاسخ دهید:
 «این صلت فخر است. پذیرفتم و باز دادم که مرا به کار نیست و قیامت سخت نزدیک است، حساب این نتوانم داد و نگویم که مرا سخت دریابست نیست.»
 (آ) مفهوم عبارت «این صلت فخر است.» چیست؟
 (ب) با توجه به عبارت فوق، چرا قاضی بست از پذیرفتن زر امتناع کرد؟
 (پ) عبارت «مرا به کار نیست» یعنی چه؟
- ۱۱۸- در عبارت «این مرد بزرگ و دبیر کافی، به نشاط قلم درنهاد، تا نزدیک نماز پیشین، از این مهمات فارغ شده بود.»
 (آ) عبارت «به نشاط قلم درنهاد» یعنی چه؟
 (ب) معادل امروزی «نماز پیشین» چیست؟
- ۱۱۹- در عبارت «زرهاست که پدر ما از غزو هندوستان آورده است و بتان زرین شکسته و بگداخته و پاره کرده و حلال تر مال‌هاست.»
 (آ) نویسنده بر کدام ویژگی طلاها تأکید کرده است؟
 (ب) منظور از «پاره کرده» چیست؟

◆ مفهوم ابیات زیر را بنویسید.

- | | |
|-----------------------------------|------------------------------|
| ۱۲۰- نادره‌کبکی به جمال تمام | شاهد آن روضه فیروزه‌فام |
| ۱۲۱- بر قدم او قدمی می‌کشید | وز قلم او رقمی می‌کشید |
| ۱۲۲- عاقبت از خامی خود سوخته | رهروی کبک نیاموخته |
| ۱۲۳- در پیش‌اش القصه در آن مرغزار | رفت بر این قاعده روزی سه چار |
| ۱۲۴- زاغ چو دید آن ره و رفتار را | و آن روش و جنبش هموار را |

◆ تاریخ ادبیات

- ◆ سراینده هر یک از ابیات زیر را بنویسید.
- ۱۲۵- حساب خود اینجاکن، آسوده‌دل شو
- ۱۲۶- کرد فرامش ره و رفتار خویش
- ◆ نویسنده هر یک از آثار زیر را بنویسید.
- ۱۲۷- تحفة الاحرار:
- ۱۲۸- تاریخ بهقی:

پاسخ سؤالات امتحانی درس

- ۱- شبگیر: سحرگاه، پیش از صبح
- ۲- کران: ساحل، کنار، طرف، جانب
- ۳- درست: تندرست، سالم
- ۴- از قضای آمده: از روی اتفاق، اتفاقاً
- ۵- ناو: کشتی، به ویژه کشتی دارای تجهیزات جنگی
- ۶- هزاهز: آشوب، فتنه‌ای که مردم را به حرکت و جنبش درآورد.
- ۷- یک دوال: یک لایه، یک پاره؛ دوال: چرم و پوست
- ۸- اعیان: بزرگان
- ۹- متحیر: سرگردان، حیرت‌زده
- ۱۰- علت: بیماری / زایل شد: نابود شد، برطرف شد
- ۱۱- غزو: جنگ کردن با کافران
- ۱۲- بی‌شبهت: بی‌تردید، بی‌شک
- ۱۳- تنگدست: فقیر
- ۱۴- فراخ‌تر: آسوده‌تر، راحت‌تر
- ۱۵- لختی: اندکی
- ۱۶- صلّت: انعام، جایزه، پاداش
- ۱۷- وزر: گناه / وبال: سختی و عذاب، گناه
- ۱۸- شمار: حساب
- ۱۹- عمید: بزرگ، سرور
- ۲۰- زَبَر: بالا
- ۲۱- حُطام: ریزه‌گیاه خشک؛ در اینجا مال اندک دنیا
- ۲۲- فراغ: آسایش، آسودگی
- ۲۳- راغ: دامنهٔ سبز کوه، صحرا
- ۲۴- عرضه‌ده: نشان‌دهنده، نمایانگر
- ۲۵- نادره: کمیاب / جمال: زیبایی
- ۲۶- شاهد: زیبارو، محبوب، مشاهده‌کننده / روضه: باغ، گلزار / فیروزه‌فام: به رنگ فیروزه، فیروزه رنگ
- ۲۷- حُطوات: گام‌ها، قدم‌ها / متقارب: نزدیک به هم، در کنار هم
- ۲۸- رقم: نوشته
- ۲۹- القَصه: خلاصه / مرغزار: سبزه‌زار، زمینی که دارای سبزه و گل‌های خودرو است.
- ۳۰- قاعده: روش، شیوه
- ۳۱- رهروی: راه رفتن، رفتار و اعمال
- ۳۲- غرامت‌زده: تاوان‌زده، کسی که غرامت کشد، پشیمان
- ۳۳- فرود سرای
- ۳۴- کَتان
- ۳۵- توزی
- ۳۶- کافور
- ۳۷- تاس: نوعی ظرف، کاسه
- ۳۸- سرسام: توّرم سر و مغز و پرده‌های آن که یکی از نشانه‌های آن، هذیان بوده است.
- ۳۹- عارضه: حادثه، بیماری
- ۴۰- صعب: سخت، دشوار
- ۴۱- همایون: خجسته، مبارک، فرخنده
- ۴۲- گداختن: ذوب کردن

- ۴۳- صید - مَتَصِد
- ۴۴- سعید - سعد
- ۴۵- حق - استحقاق
- ۴۶- خورش - خورنده
- ۴۷- حیرمند - هیرمند / هشم - حشم
- چاشتگا - چاشتگاه / بخاست - بخواست
- ۴۸- آقاجی - آغاجی / احوال - احوال
- حق‌گذار - حق‌گزار / مقرون - مقرون
- ۴۹- تناسب
- ۵۰- تَضَمَن
- ۵۱- تضاد
- ۵۲- تِرادِف
- ۵۳- مضاف‌الیه (نکت نامه‌های ...)
- ۵۴- منادا
- ۵۵- مفعول
- ۵۶- معطوف به نهاد
- ۵۷- مسند
- ۵۸- متمم
- ۵۹- مسند
- ۶۰-

مصدر	ماضی نقلی سوم شخص مفرد	ماضی نقلی مجهول سوم شخص مفرد	مضارع اخباری دوم شخص جمع	مضارع اخباری مجهول جمع
گرفتن	گرفته است	گرفته شده است	می‌گیرید	گرفته می‌شوید
فرستادن	فرستاده است	فرستاده شده است	می‌فرستید	فرستاده می‌شوید

- ۶۱- کتاب‌های کتابخانه خوانده می‌شدند.
- ۶۲- لباس‌ها پوشیده شدند.
- ۶۳- آب جوشانده خواهد شد.
- ۶۴- او دیروز تمام کتاب‌ها را داشت می‌خواند.
- ۶۵- یاسین پول بادآورده را نخواهد خواست.
- ۶۶- دوات - مِهاز از - قلم
- ۶۷- قلم - مِهاز از - نوشته
- ۶۸- قلم درنهادن - کتایه از - شروع به نوشتن کردن
- ۶۹- شمار دادن - کتایه از - حساب پس دادن
- ۷۰- رخت کشیدن - کتایه از - نقل مکان کردن و کوچ کردن
- ۷۱- باز کشیدن پا - کتایه از - ترک کردن و دوری کردن
- ۷۲- قدم بر قدم کشیدن - کتایه از - تقلید محض
- ۷۳- از خامی سوختن - کتایه از - بی‌تجربگی و نادانی
- ۷۴- بر قدم او قدمی می‌کشید
- وز قلم او رقمی می‌کشید
- ۷۵- کرد فراموش ره و رفتار خویش
- مانند غرامت‌زده از کار خویش

- ۱۰۰- [نامه‌ها] نوشته شد و با امضا تأیید شد و نامه‌رسانان رفتند.
- ۱۰۱- امیر بسیار صدمه دید و پای راستش زخمی شد و نزدیک بود غرق شود.
- ۱۰۲- آنچه دارم از مقدار کم مال دنیا حلال است، من این زر را نمی‌پذیرم و مسئولیت این را به عهده نمی‌گیرم.
- ۱۰۳- این هدیه مایه افتخار است، پذیرفتم و پس می‌دهم زیرا به کار من نمی‌آید.
- ۱۰۴- زمانی که این بیماری پیش آمده بود، بونصر نکته‌های نامه‌های رسیده را شخصاً می‌نوشت.
- ۱۰۵- این مرد بزرگ، با شادمانی شروع به نوشتن کرد، تا نزدیک نماز ظهر، این کارهای مهم را به پایان رسانیده و چاکران را روانه کرده بود.
- ۱۰۶- به بونصر بگو که امروز من تندریست هستم و در این دو سه روز، اجازه ملاقات خواهم داد، زیرا که بیماری و تب، به کلی از بین رفته است.
- ۱۰۷- اما خداوند پس از نشان دادن قدرت خود، لطف کرد (نجات امیر) و جشن و شادمانی به آن فراوانی، مکرر شده و از بین رفت.
- ۱۰۸- نماز ظهر
- ۱۰۹- به آن نیاز نیست؛ ضروری نیست.
- ۱۱۰- (آ) دستور داد (ب) یک میلیون
- ۱۱۱- (آ) دیدم (ب) مرضی
- (پ) اجازه ملاقات داده شود.
- ۱۱۲- (آ) از مرگ نجات یافته (ب) لباس‌هایش را عوض کرد.
- ۱۱۳- مسئولیت این را به عهده نمی‌گیرم.
- ۱۱۴- (آ) وارد شدن (ب) خیس و پریشان و آشفته
- ۱۱۵- باید حساب آن را در قیامت من پس بدهم (در روز قیامت من باید پاسخگو باشم).
- ۱۱۶- (آ) ثروت ناچیز دنیا (ب) به دارایی خود قانع و حلال‌خور است. (حریص و افزون‌طلب نیست).
- ۱۱۷- (آ) این هدیه باعث افتخار است. (ب) زیرا از حساب پس دادن در روز قیامت می‌ترسید.
- (پ) به آن احتیاجی ندارم.
- ۱۱۸- (آ) به نوشتن پرداخت (ب) نماز ظهر
- ۱۱۹- (آ) بر حرام نبودن و حلال قطعی و بی‌تردید بودن طلاها تأکید دارد. (ب) قطعه قطعه کرده، تگه تگه کرده، سگه شده
- ۱۲۰- توصیف زیبایی بسیار زیاد کبک
- ۱۲۱- تقلید کورکورانه
- ۱۲۲- نتیجه ناگوار بی‌تجربگی و تقلید کورکورانه
- ۱۲۳- تقلید کورکورانه
- ۱۲۴- مشاهده زیبایی و جلوه‌گری
- ۱۲۵- صائب تبریزی
- ۱۲۶- جامی
- ۱۲۷- جامی
- ۱۲۸- ابوالفضل بیهقی

- ۷۶- زاغی از آنجا که فراغی گزید رخت خود از باغ به راغی کشید
- ۷۷- زاغ چو دید آن ره و رفتار را و آن روش و جنبش هموار را نادره‌کبکی به جمال تمام شاهد آن روضه فیروزه‌فام
- ۷۹- دید یکی عرصه به دامان کوه عرضه‌ده مخزن پنهان کوه هم حرکاتش متناسب به هم هم خطواتش متقارب به هم بازکشید از روش خویش پای در پی او کرد به تقلید جای
- ۸۲- در پایش آق‌صه در آن مرغزار رفت بر این قاعده روزی سه چار
- ۸۳- عاقبت از خامی خود سوخته رهروی کبک نیاموخته
- ۸۴- زاغ راه رفتن خودش را هم فراموش کرد و از این رفتار و کار خود (تقلید کورکورانه و محض) زیان دید.
- ۸۵- زاغ پایش را جای پای کبک می‌گذاشت و از نوشته‌های او نسخه‌برداری می‌کرد (در واقع به طور کامل از او تقلید می‌کرد).
- ۸۶- بونصر گفت: «خداوند به شما خیر دهد؛ شما دو نفر چقدر بزرگوار هستید.»
- ۸۷- [بونصر] روز دیگر، نامه‌ای به امیرمسعود نوشت و آن جریان را گزارش داد و طلاها را پس فرستاد.
- ۸۸- کشتی شروع به غرق شدن و شکستن کرد و نزدیک بود غرق شود.
- ۸۹- شانس و بخت یار بود که کشتی‌های دیگر نزدیک او بودند.
- ۹۰- نامه‌های نوشته شده با امضا تأیید شد.
- ۹۱- امیر از مرگ نجات یافته وارد خیمه شد و لباس عوض کرد.
- ۹۲- از تعداد زیاد نکته‌ها، نکاتی که نامناسب و ناخوشایند نبود، به پایین دربار (اندرونی) می‌فرستاد.
- ۹۳- امیر را دیدم که آنجا بالای تخت نشسته است در حالی که گردن‌بندی تماماً از کافور بر گردن داشت.
- ۹۴- به هر حال من هم فرزند این پدر هستم.
- ۹۵- من حساب این را نمی‌توانم پس بدهم و نمی‌گویم که بسیار به آنها نیاز ندارم.
- ۹۶- روز دوشنبه، امیر [مسعود] صبح زود سوار بر اسب شد و به ساحل رود هیرمند رفت.
- ۹۷- این کیسه‌ها را باید به پدر و پسر داد تا برای خود زمین زراعتی کوچک و حلالی بخرند و بتوانند بهتر و راحت‌تر زندگی کنند.
- ۹۸- نمی‌گویم که به آنها نیاز ندارم اما چون قانع هستم، گناه و عذاب آن به مردم نمی‌خورد.
- ۹۹- آب قدرت گرفته بود (مواج شده بود یا بالا آمده بود) و کشتی پر از آب شد و شروع به غرق شدن و متلاشی شدن (شکسته شدن) کرد.